بسمه تعالی

۱۶/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - اثبات شرایط اعتبار خبر - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**شرایط حجیت خبر مثل عدالت بنابراینکه عدالت معتبر باشد یا وثاقت یا صحت مذهب یا ضبط در طریق اثبات این امور، آیا خبر واحد حجت هست**

بحث در مورد حجیت خبر واحد برای اثبات شرایط اعتبار خبر، مثل عدالت، وثاقت و صحت مذهب بود جلسه قبل ماحصل بحث را مطرح کردیم به نظر می‌رسد یک مقدار بیشتر متن را توضیح بدهم قدیمی‌ترین جایی که این بحث مطرح شده تا آنجایی که من خبر دارم روایت کتاب الکفایه فی علم الدرایه خطیب بغدادی است این کتاب الکفایه خیلی کتاب سودمندی است بخصوص بسیاری از نکات را به عین الفاظ از کلمات قدما نقل می‌کند برای شناخت دیدگاههای علمای متقدم در اینجور موضوعات خیلی سودمند است ولی در این بحث ما از قدیمی‌ها مطلبی نقل نکرده است استدلالهایی که کرده از خودش هست و عبارتی هم از ابی بکر محمد بن طیب، ابی بکر باقلانی است که تقریباً معاصر شیخ مفید هست به نظرم 401 از دنیا رفته در الکفایه خطیب بغدادی بابی دارد به باب القول فی العدد المقبول تعدیلهم لمن الدلیل، قبل از اینکه این مطلب را بگویم دو بحث جداگانه مطرح هست یکی اینکه شاهدی که در موضوعات شهادت می‌دهد آیا با یک عادل تعدیل می‌شود یا دو تا عادل می‌خواهد معمولاً میگویند دو تا عادل می‌خواهد و بحث دیگر اینکه روای که روایت نقل می‌کندآیا عدالت آن با دو تا اثبات می‌شود یا نمی‌شود کلماتی که در میان کلمات قوم هست بعضی از آنها در مورد تعدیل و تزکیه راوی است نه تعدیل شاهد البته دلالت در لابه لای این بحث این مطلب هم آورده شده است چند منبع دیگر هم اضافه کنم به این بحث، اشاره کردم که در میان شیعه قدیمی‌ترین منبع معارج هست آدرس معارج الاصول ص216، مشرق الشمسین مرحوم شیخ بهایی ص40، که در فوائد المدنیه مرحوم محدث استر آبادی ص478 مطلب مشرق الشمسین را آورده و نقد کرده است، النور الساطع جلد2 ص 291و 339، الفوائد الرجالیه مرحوم خواجویی ص177، البته بحثهایی که اینجا هست خیلی از آنها را طرح نمی‌کنیم ولی به نظرم رسید آن استدلالی که مرحوم صاحب معالم نقل می‌کندکه در کلمات علامه حلی وارد شده است که اگر در تزکیه راوی نیاز به عدلین دارد زیادی فرع باشد اصل پیش می‌آید ریشه این تعبیر در کلمات خطیب هست ولی به شکل دیگری، مقداری مدل آن به اصل و فرع و به این تعبیرات نیست، تعبیر دیگری است. باب القول فی عدد المقبول تعدیلهم لمن عدّلوه قال بعض الفقها لا یجوز ان یقبل فی تعدیل المحدث و الشاهد اقل من اثنین و ردوا ذلک یعنی هم در بحث تعدیل محدث و شاهد اقل من اثنین قبول نیست و ردوا ذلک الی الشهادة علی حقوق الآدمیین این ردوا ذلک بحث قیاس هست یعنی این را قیاس کرده‌اند به شهادت بر حقوق آدمیین «و انها لا تثبت اقل من اثنین» یعنی همچنانکه در اصل شهادت باید دو نفر باشد در اثبات عدالت

محدث و اثبات عدالت شاهد هم دو نفر لازم هست «و قال کثیرٌ من اهل العلم، تفصیل قائل شده‌اند یکفی فی تعدیل المحدث المذکی الواحد و لایکفی فی تعدیل الشاهد علی الحقوق الا اثنان و قال قومٌ من اهل العلم یکفی فی تعدیل المحدث و الشاهد هر دو تزکیة الواحد، اذا کان المذکی بصفة من یجب قبول تزکیته» اینها نقل اقوال است، حالا اسم هیچکدام را ذکر نکرده‌که این فقها مال چه عصری هستند بعید نیست خیلی از آنها فقهای معاصر خودشان باشند و علی القاعده از قدما نباید نباشد و الا اسم میبرد، اینکه اسم نبرده به این شکل تعبیر کرده است نشانگر این هست که معاصرین خود را مقداری متقدمتر از آنها باشد ایشان میگوید به نظر ما مستحب است که دو تا شاهد باشد ولی واجب نیست «والذی نستحبه ان یکون من یزکی المحدث اثنین للاحتیاط فان اقتصر علی تزکیة واحدٍ اجزأه یدل علی ذلک ان عمر بن الخطاب قبل فی تزکیة سنین ابی جمیله قول عریفه و هو واحد» ابی جمیله اسم یک نفری است ماجرایی نقل می‌کند که سنین ابی جمیله یک صحبتی کرد عمر کانه حرف آن را قبول نکرد عریفش، آن (زمانهای قدیم هر قبیله‌ای یک عریف داشته است، عریف مسئول آن قبیله بوده که کارهایی تحت اشراف آن بوده است) می‌گوید قول عریف را که هو واحد هست در مورد آن افرادی که تحت اشراف آن هستند پذیرفت حالا پذیرفتن قول عریف آیا بطور مطلق شاهد بر پذیرش قول عدل واحد هست یا نیست؟ حالا منهای بحثهای صحت سندی و امثال اینها که کاری ندارم ممکن است یک خصوصیتی در مورد عریف باشد، عریف کانه یک اهل خبره هست که از باب قول اهل خبره ممکن هست باشد نه از باب قول عدل واحدی که اهل خبره نیست و امثال اینها اینکه این استدلالی که شده این شکلی هست بعد ماجرای این ابو جمیل السنین و عریفش که او را تعدیل می‌کنند نقل می‌کند بعد استدلالی که این در واقع اساس همان زیادتی اصل بر فرع هست که زیادی فرع بر اصل نمی‌شود اصل آن این هست می‌گوید علی ذلک ایضا عنه قد ثبت وجوه العمل بخبر الواحد فوجب لذلک عن یقبل فی تعدیله واحد والا وجب ان یکون ما به ثبتت صفة من یقبل خبره آکد مما یسبط وجوب قبول الخبر و العمل به می‌گوید در فرع کانه زیادی فرع بر اصلی که تعبیر می‌کنند اینجا هست آن چیزی که به وسیله آن صفت کسی که قول او قبول و اثبات می‌شود او باید آکد باشد از آن چیزی که مما یثبت وجوب قبول الخبر والعمل به که نسبت به شدید‌تر و زیادتر باشد که این بعید هست. لان الاتفاق حصل علی انما به تثبت الصفة التی بثبوتها یثبت الحکم اخفض و انقص فی الرتب من الذی یثبت به الحکم: مثبت آن وصف شخصی که بوسیله‌ی آن شخص حکمی ثابت می‌شود باید به اصطلاح اخفض و انقض باشد راحت‌تر باشد. و لهذا وجب ثبوت الاحصان الذی بثبوته یجب الرجم بشهادة الثنین: رجم برای زن و مرد است که زنای محصنه انجام دهند شرط زنای محصنه این هست که فرد شوهر یا زن داشته باشد این احصان بوسیله دو تا شاهد اثبات می‌شود ولی خود رجم چهار تا شاهد لازم دارد. و ان کان رجم لا یثبت بشهادة اثنین فبان بذلک انما یثبت به الحکم یجب ان یکون اقوی مما تثبت به الصفة التی عند ثبوتها یجب الحکم و کذلک یجب ان یکون ما به تثبت عدالة المحدث انقص مما به یثبت الحکم بخبره و الحکم فی الشرعیات یثبت بخبر الواحد فیجب آن تثبت تزکیته بقول واحد ولو امکن ثبوتها باقل من تزکیة واحد لوجب ان یقال بذلک

می‌گوید اگر کمتر هم می‌شد می‌گفتیم کمتر خود خبر با عدل واحد ثابت می‌شود ما اگر کمتر از آن امکان‌پذیر می‌شد می‌گفتیم کمتر از آن. لوجب ان یقال بذلک لکی أن یکون ما به تثبت صفة المخبر اخفض مما به یثبت الحکم غیر أن ذلک غیر ممکن از یکی که کمتر نمی‌شود. حالا ادامه عبارت هم دارد که من ادامه را هم می‌خوانم. من مطلب کفایه خطیب را ابتدا در یک کتاب آقای جدیدی نژاد که در مورد مبانی علم رجال در نزد اهل تسنن دارد آنجا دیده بودم، مطلب را یک مقدار با نقل معنا تحریف معنا کرده این جور نقل می‌کندکه استقصای در شریعت به استقصی و امثال اینها برمی‌گردد در حالی که در این کلام هیچ صحبتی از استقصی نیست آنکه می‌‌گوید اتفاق هست کلمه اتفاق و اجماع را ادعا می‌کند و به نظر می‌رسد این اجماع هم این جور نیست که خود همین بحث معنون در کلمات قوم باشد یک مورد شخصی وجود داشته از این مورد شخصی یک قانون کلی بدست آورده اجماع براین مورد شخصی را که ملازم با آن قانون کلی بوده به عقیده خود اجماع بر ملزوم اجماع بر لازم آن را هم تلقی کرده و بنابراین ادعا بر اجماع بر آن قاعده کلی کرده است و آن ملازمه هم بر اساس قیاس هست کانه در این مورد شخصی نکته‌ای که وجود دارد که خود رجم با شهادت چهار شاهد اثبات می‌شود از این اثبات می‌شود که باید طریق اثبات از اصل مطلب ضعیفتر باشد حالا این خیلی ضعیف است اولاً دقیقاً این دو تا مورد مثل هم نیستند مورد احصان این هست که گفته زنای محصن، محصن بودن وصف زانیه هست اثبات وصف زانی آسان‌تر هست تا اثبات اصل زنا، اما در ما نحن فیه این چنین هست که ما اخبار عدل واحد هست یک اخبار داریم و یک عدل واحد داریم اگر بخواهیم قیاس کنیم باید بگوییم که عدل واحد بودن انقص هست از اثبات اصل اخبار وجدانی ما هست و ما یقین داریم که اخباری صورت گرفته است در عادل بودن مخبر شک داریم والا اصل اینکه مخبر خبر داده این یقینی هست فرض کنید یک واحدی پیش ما آمده و یک خبری آورده گاهی اوقات هم ممکن هست با خبر واحد آن هم ثابت شود ولی یک فرق روشن این است که یک شخصی خود آمده و بر ما خبر آورده است آن که ما می گوییم خبر واحد هست حجیت این هست و اینکه با قول او احکام شرعیه ثابت شود ولو اینکه نفس اخبار یعنی بخواهیم این دو را با همدیگر مقایسه کنیم آن این هست که باید ثبوت موصوف به وجه قوی‌تری از ثبوت وصف باشد و در اینجا هم همین طور هست ثبوت موصوف به یقین ثبوت وصف به مثلا خبر واحد یا خبر عدل هست به هر حال خیلی وقتها ثبوت این به یقین هست منهای اینکه این یک مورد شخصی را بخواهیم قانون بر آن در بیاوریم و از آن قیاس کردن درست نیست این کلامی که در کتابهای اصولی ما در مورد اینکه چطور می‌شود از قیاس یقین به حکم یا ظن به حکم حاصل کرد؟ راه حلهای صبر و تقسیم را کتابهای ما دارد که مثلا در منطق مرحوم مظفر مطرح می‌شود این اصلا در نحوه مشی علمای اهل تسنن نیست یک مورد می‌گیرند و یک مورد مشابه را هم می‌گویند که باید همین جور باشد اصلا روی اصول و روی اسلوب علمی و فنی استوار نیست آن تقریبی که برای ظن آوری قیاس در کتابهای اصولی ما هست تقریبی هست که علمای اصولی ما برای موجه کردن شیوه استدلال قائلان به حجیت قیاس ذکر کرده‌اند والا خیلی پرت و پلا هست مثلا یک مورد شخصی وجود دارد این مورد

شخصی به چه دلیل چون این فرع هست و آن اصل هست این شکلی می‌باشد آن هم به این سبک که می‌گوید حتما باید کمتر هم باشد حالا اگر بخواهیم حتما کمتر هم باشد می‌گویید باید مخبر عدل واحد باشد که باید از عدالت کم بگذارید و بگویید آن چیزی که عدالت راوی اثبات می‌شود لازم نیست عادل باشد همین که مثلا یک مقداری در حد عدالتی که ثقه باشد یا ملکه عدالت لازم نیست داشته باشد همین که اجتناب از محرمات می‌کند کفایت می‌کند یک مقداری خصوصیاتی که در مورد آن شخص عادل هست کمرنگ‌تر از آن را درمورد مزکی عادل معتبر کنید اگر این استدلالات صحیح باشد. فقط همین یک مورد نیست مثلا در مورد زنایی که حد شلاق دارد و رجم ندارد که این زنای غیر محصنه است غیر محصن بودن با دو شاهد ثابت می‌شود و زنای آن هم با دو شاهد ثابت می‌شود هر دو مساوی هستند یعنی همیشه این جور نیست که موصوف قوی‌تر باشد ممکن هست مساوی باشد این استدلال خیلی استدلال سست و بی اساسی هست به همین جهت این استدلال را در کتابهای بعدی یک مقدار شکل و شمائل سنگین‌تری داده‌اند که زیادی اصل بر فرع پیش می‌آید بحث را هم این طور گفته‌اند که نباید در آن فرع چیزی بیشتر از آن اصل معتبر باشد مساوی بودن آنها اشکال ندارد ولی در فرع چیزی بیشتر از اصل بخواهد معتبر باشد زیادی فرع بر اصل پیش می‌‌‌آید که یک شکل و شمائل منطقی‌تری به خود می‌گیرد به خاطر این این استدلال خیلی استدلال ضعیفی هست ولی یک مقداری استدلال را تغییر داده‌اند تا اینکه یک مقداری قیافه قوی‌تری پیدا کند ولی اصل این هم برپایه قیاس هست این اصل استدلالی که خطیب بغدادی می‌کند در مورد قیاس هست کما اینکه در ادامه خطیب بغدادی یک مطلبی از قاضی ابوبکر محمدبن طیب که همان باقلانی هست نقل می‌کند بحث بعدی هست به تناسب اینکه آیا قول زن‌ها در تعدیل معتبر هست یا نه؟ این هم نیست ‌گوید که معتبر هست و این را توضیح می‌دهد عبارتهایی که تا اینجا آوردم در صفحه 120و121 الکفایه هست در 122می‌گوید ان اکثر الفقهاء من اهل المدینه و غیرهم لا یقبل فی التعدیل النساء و لا یقبل فیه اقل من رجلین ایشان می‌گوید والذی یوجبه القیاس وجوه قبول تزکیة کل عدل ذکر و انثی، حر و عبد، لشاهد و مخبرکه ظاهرا عبارت باقلانی هست در همه اینها تزکیه چه تزکیه شاهد، چه تزکیه مخبر باشد شرط هست هر عدلی تزکیه او قبول هست چه ذکر باشد چه انثی، چه حر باشد چه عبد، حتی یکون تزکیة مطابقة للظاهر من حاله: می‌خواهد بگوید از ظاهر حال شخص عادل این هست که حرف او مطابق واقع باشد بنابراین قبول قول او پذیرش این ظاهر هست قیاس قول او این هست که نکته‌ای که منشأ شده قول عادل را قبول کنند ظهور حال عادل هست به اینکه قول عادل با واقع مطابقت دارد این در انثی و حر و عبد و... این وجود دارد این نکته مشترک هست که در همه وجود دارد این یک مقداری نحوه تطبیق قیاس را هم روشن‌تر می‌کند یک آن قلت مطرح می‌کندکه لازمه این حرف شما این هست که اگر صبی مراهق و غلام هم باشد قول آنها را هم بپذیرید ایشان می‌گوید قیاس همین را اقتضا می‌کند ولی اجماع برخلاف این مطلب هست می‌گوید که لمنع الاجماع من ذلک ولی در مورد زن‌ها و امثال اینها هم چنین چیزی وجود ندارد. این را مقتضای قیاس می‌دانند و می‌گویند قیاس اقتضا می‌کند همچنانکه آنجا اقتضا می‌کرد کانه علت حکم این

هست که ظاهر حال شخصی که عادل هست این هست که کلام او مطابق واقع هست این علت در تمام مرد و زن، حر و عبد و... وجود دارد و اختصاص به مورد خاصی ندارد در تمام موارد باید حکم را سرایت داد. اینها استدلالهایی هست که در کلمات اهل تسنن آمده بعد به همان زیادی فرع بر اصل رسانده شده که از آنها علامه حلی مطلب را اخذ کرده که در کلمات علما ما به اینکه این از سنخ قیاس هست اعتراض شده است که مرحوم صاحب معالم اعتراض کرده بعد شیخ بهایی می‌گوید نه این قیاس اولویت هست و قیاس اولویت مقبول هست در کلمات دیگران مطرح شده که مقبول بودن قیاس اولویت به خاطر این هست که از مقوله دلالت الفاظ هست یا از مقوله دلالت الفاظ نیست بعضی‌ها ان قلت کردند قیاس اولویتی که به دلالت الفاظ بازگردد حجت هست مثل لا تقل لهما اف ولی دلالت قیاس اولویتی که به آن بازنگردد حجت نیست بعضی‌ها جواب دادند که مطلق قیاس اولویت حجت هست ولو به دلالت الفاظ بازنگردد در مفاتیح الاصول این بحثها هست. این یک سیر طولانی هست که واقع این هست ما اصل اینکه این چنین قیاس اولویتی وجود دارد را انکار کردیم که این چنین قیاسی وجود ندارد، در این چنین نکته‌‌ای هیچ گونه ملازمه‌ای بین حجیت قول خبر واحد در احکام و در عدالت راوی وجود ندارد نه ملازمه هست و نه تساوی هست اینکه بگوییم این مناط بر همان درجه وجود دارد فضلا از اینکه بگوییم آن مناط به درجه اقوا وجود دارد اینکه از این سبکها نباید مشی کنیم. آیا سیره عقلا وجود دارد یا ندارد؟ اگر سیره عقلا را انکار کردیم باید ببینیم ادله‌ی لفظیه‌ای که بر حجیت خبر واحد هست آن ادله چیست؟ آن ادله را بررسی کنیم ظاهرا اطلاق‌های ادله‌ای که بر حجیت خبر واحد هست اینها کافی هست یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه کنم مرحوم محقق حلی در معارج می‌گوید در تعدیل راوی نیازمند بینه هست دو نفر باید تعدیل کنند این مطلب را ولو در معارج که کتاب اصولی هست فرموده ولی من اصلا در جایی ندیده‌ام که مرحوم محقق در فقه خود یکجا در یک راوی مناقشه کنند بگویند که عدالت این به یک نفر ثابت شده به دو نفر ثابت نشده است صاحب معالم که تبعیت کرده رسما وارد میدان شده می‌گوید اساس منتقی بر اساس تطبیق این قاعده هست و بین فقه و اصول او یک نوع هماهنگی تام وجود دارد ولی این بحثها که چگونه عدالت یک راوی اثبات شده در خیلی جاها می‌گویند که سکونی ثقه هست، عمار ساباطی ولو فطحیه هست ثقه می‌باشد، سمائه ولو واقفی هست ثقه هست اما اینکه ثقه یک نفر اثبات شده دو نفر اثبات شده اصلا صحبتهای یک نفر دو نفر را نشد تتبع کنم این نیاز به تتبع جدی در آثار محقق حلی دارد دو سه تا کتاب استدلالی از محقق در دست هست یکی رسائل التسع او که مجموع رسائل ایشان هست و نهایه هست که معتبر ایشان می‌باشد در اینها یک سری جستجوهای خاصی کردم چیزی که در این زمینه باشد پیدا نکردم من فکر نمی‌کنم خود محقق هم در مقام عمل پابند به این مطلبی که فرموده که حتما باید بینه باشد و عدل واحد کافی نیست نیست و خیلی جاها با یک عدل واحد هم اثبات می‌کندمگر شما بگویید که بر او یقین حاصل می‌شود به قول یکی از شیخ و یا نجاشی بر ایشان یقین حاصل می‌شود و مطمئن می‌شود که شخص ثقه هست حالا اگر شخصی این چنین چیزی بگوید

عیب ندارد ولی فکر نمی‌کنم در مقام عمل اگر قانونی که بحث اصولی دارد در فقه محقق نمود داشته باشد.

پرسش: پس شما اقوال نجاشی و رجالیون را در خبرها قبول می‌کنید؟ بله به نظر ما اشکالی ندارد نیازی هم به اطمینان نیست عرض کردم یک سری بحثهایی در اینجا وجود دارد از این جهت اشکالی نیست یک سری اشکالات دیگری که مثلا حدسی هست آنها را قبول نداریم منهای این بحثها، اگر کسی آن اشکالات را محکم بداند عیب ندارد عمده این هست که به سیره متشرعه می‌خواهیم تمسک کنیم و روایت خاصه نداریم ولی عملا به ظن کسی تمسک کرده باشد به خاطر این خیلی وارد این بحث نمی‌شویم ما در سیره متشرعه تمسک می‌کردیم که این هم با توجه به محل ابتلا نبودن مساله زن و امثال اینها هست نمی‌شود اثبات کرد که سیره متشرعه به چه نحو هست آنکه خارجا وجود دارد در مورد مردها هست اینکه بخواهم بگویم در تزکیه شهود امکان دارد قول زن را قبول کرد ما تزکیه شهود را نمی‌دانیم که سیره آن چگونه هست بحث ما تزکیه راوی هست تزکیه راوی یعنی ائمه رجال، ما در ائمه رجال یک نفر از علمای رجالی که زن باشد را نداریم که این را دنبال کنیم و ببینیم که آیا متشرعه به قول زن در تزکیه اعتماد می‌کردند یا نمی‌کردند؟ بنابراین فایده هم ندارد که این بحث را دنبال نمی‌کنیم یک نکته‌ای را دلالت را اینجا اضافه کنم این نکته نکته‌ی جالبی هست من همین طور که مراجعه می‌کردم یک چیزی در انوار الفقاهه‌ی مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء دیدم انوار الفقاهه اخیرا چاپ شده است در بحثی که اگر بر امام جماعت عذری پیش آمد یکی از مامومین را به جای خود گذاشته و می‌رود این بحث را مطرح می‌کندکه لازم نیست مامومین علم به عدالت این امام داشته باشند به اطلاق تمسک می‌کند بعد می‌گوید و ربما کان فی ذلک اشعار بقبول تزکیة العدل الواحد: شارع مقدس اینجا عدل واحد تزکیه را قبول کرده امام جماعت عدل واحد بوده کانه اینکه امام جماعت یکی از مامومین را به جای خود می‌گذارد تزکیه امام هست نسبت به ماموم، و این را شارع پذیرفته این را که تعبیر به اشعار می‌کند چون اینجا یک حالت ضرورتی هست چون باید نماز جماعت به هم بخورد شارع مقدس اینجا نخواسته قطع صلاة پیش بیاید در خصوص این مورد اگر شارع مقدس حکم به صحت پذیرش قول عدل واحد کرده منای آن این نیست که در سایر موارد هم عدل واحد کفایت می‌کند این اشعار تعبیر می‌کنداینکه بگوییم اینجا و سایر جاها خیلی فرق ندارد پس تعبیر اشعار می‌کند. من شاید در لابلای این بحثهای فقها چیزهایی در این زمینه‌ها پیدا شود که همین بحثها می‌باشد.

بحث بعدی که من طرح می‌کنم ولی وارد آن نمی‌شویم بحث خبر واحد در موضوعات هست. خبر واحد در موضوعات ادعای اجماع شده که حجت نیست حالا این اجماعات، اجماعاتی نیست که بتوان به آن اعتماد کرد عمده باید به ادله آن مراجعه کرد این بحث در عروه و فی کفایة قول عدل الواحد اشکالٌ در بعضی از جاها هست به تناسب ذیل آن کتابهایی که شرح عروه هست مثل آقای خویی و امثال اینها، آنجا متعرض شده‌اند من جمله در بحوث فی شرح عروة الوثقی مرحوم صدر جلد 2 ص

88 این بحث را کرده و در نهایة الافکار مرحوم آقا ضیا تحریر بحث آقا ضیا جلد 4 ص94 اشاره‌ای به این بحث هست، کتاب القضا تقریرات مرحوم نجم آبادی است نمی‌دانم این تقریرات چه کسی هست مرحوم نجم آبادی تقریرات درس مرحوم نائینی و آقا ضیا و یک عده افراد را نوشته این نمی‌دانم تقریرات درس کدامیک از این بزرگواران هست ص114العناوین الفقهیه جلد3 ص 657،صلاة الجماعه مرحوم حاج محمد حسین اصفهانی ص55 و عمده آن حاشیه آقای حائری هست که چکیده بحثها در آنجا آورده است عمدتاً این دو مبنا است یعنی بحوثٌ فی شرح عروة الوثقی آقای صدر و آقای حائری، چون بقیه بحثها خیلی مختصر هستند من صاحب قواعد فقهیه مرحوم بجنوردی را هم که دیده بودم مطالب آن به نظرم می‌رسید در مطالب آقای صدر و آقای حائری هم منعکس شده است حالا مراجعه میکنم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»